

## سیاست اقدامات تلافی جویانه اسرائیل؛ نقشه راه ارتش

همه فدای  
یک یهودی!

محمد وجدی

مدل کشتار، حمله ها و عملیات های ارتش اسرائیل را می توان بدون نمونه ویی سابقه خطاب کرد. این به معنای حرفه ای بودن و خوب عمل کردن نیست، بلکه به معنای استفاده از سیاست و روشی است که در طول تاریخ در هیچ ارتشی حتی بدوی هم دیده نشده است. به طوری که اگر کسی نداند خیال می کند ارتش اسرائیل دچار چه لطمه و ضرباتی شده

که این گونه واکنش نشان می دهد، در صورتی که بسیاری از عملیات های ارتش اسرائیل برای تلافی یک حمله یا عملیات چریکی چند نفر در مرز یا کرانه باختری بوده اند. دلیل این رفتار هیستریک و غیرمعمول را باید در سیاست و اندیشه ای جست وجو کرد که در اصل به دنبال ایجاد بازدارندگی است و می خواهد با کشتن «گربه به حجله» گوشی را به دست طرف های درگیر بدهد که مثلاً یک کشته اسرائیلی اگر این همه لشکرکشی در پی دارد، پس ضربه های جدی تر

چه قیامتی می تواند برپا کند تا هزینه های درگیری پایین بیاید و برقراری امنیت به زعمشان راحت تر اتفاق بیفتد. این سیاست اسمش عملیات تلافی جویانه است. عملیات تلافی جویانه نامی است که در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در اسرائیل به سلسله عملیات های بازدارندگی ارتش اسرائیل اطلاق می شد؛ این یورش ها پس از اقداماتی علیه ساکنان مناطق اشغالی و اقدامات ایدئولوژیکی توسط ارتش های کشورهای هم مرز با رژیم اسرائیل انجام می گرفت.

## سیاست های عملیاتی مرد یک چشم

جنگ های موسوم به تلافی جویانه بنا به روایت تاریخ بازه ای داشت و در همان بازه ماند، اما این عملیات ها به عنوان یک سیاست و اندیشه در مراکز مطالعاتی ارتش اسرائیل ماند و تدریس شد و تا الان در تاروپود طرح ریزی نوع عملیات ها و رفتار ارتش اسرائیل با سایر کشورها باقی مانده و قابل مشاهده است. این نوع رفتار طرح موشه دایان (عضو سابق هاگانا و پالماخ، رئیس ستاد کل، وزیر جنگ، عضو کنست، وزیر امور خارجه و...)، رئیس ستاد کل ارتش دولت دیوید بن گوریون بود. در قلب این سیاست، رویکرد دست قوی نسبت به اعراب قرار داشت و روشن می کرد که هرگونه اقدام خرابکارانه یا جنگی که منجر به ریختن خون شهروند اسرائیلی شود با مجازات مناسب روبه رو خواهد شد. این کلمه مناسب در دکتترین نظامی اسرائیل، یعنی فراتر از حد انتظار و چند برابر پاسخ دادن، به گونه ای که هم در غافلگیری هم در ابعاد و شدت برخورد دست برتر یا ارتش اسرائیل باشد، زیرا خون یهودیان در هر حالتی خون بی گناه است و ارزشی بالاتر از خون غیریهود دارد. در پشت این اقدامات، استراتژی آسیب رساندن به دشمن وجود داشت تا او

را وادار به توقف اقدامات علیه اسرائیل کند. سال ۱۹۵۹ موشه دایان اقدامات تلافی جویانه را این گونه توصیف کرد: «ما نتوانستیم از هر لوله آب یا گاز در برابر انفجار و از ریشه کن شدن هر درختی محافظت کنیم. ما نتوانستیم از قتل کارگران در باغ و خانواده هایی که در خواب بودند جلوگیری کنیم اما نتوانستیم به خاطر خودمان بهای سنگینی تعیین کنیم؛ بهایی که برای شهرک نشینان عرب، ارتش های عربی و دولت های عربی بسیار سنگین بود و نمی توانند آن را جبران کنند. معنای اقدام تلافی جویانه این است که اسرائیل نفوذ را یک عمل خصمانه غیرقابل تحمل می داند و به نیروهای خود دستور می دهد تا تمامی مرزها، چه فیزیکی چه اخلاقی و قانونی عبور کنند و خود را به سرزمین های عربی برسانند. این آسیب عملی انتقام جویانه نیست، بلکه یک مجازات و هشدار است که به آن ها یاد دهد دست اسرائیل به هر جایی که بخواهد می رسد تا امنیتش را برقرار کند. ماهیت تعادل بین رده های سیاسی و نظامی در تعیین اقدامات تلافی جویانه بعدها توسط آریل شارون (عضو سابق و هم رزم موشه دایان در هاگانا و پالماخ، فرمانده ارتش، یازدهمین نخست وزیر

اسرائیل عضو کنست از حزب لیکود و...) که در زمان موشه دایان وظیفه انجام عملیات های تلافی جویانه را داشت، ابتدا به عنوان فرمانده واحد ۱۰۱ که به طور خاص برای این منظور تأسیس شده بود و سپس به عنوان فرمانده گردان ۸۹۰ از تیپ چترپازان که واحد ۱۰۱ در آن ادغام شد، اینطور شرح داده شد: «می توان گفت ایدئولوژی عملیات تلافی جویانه تا حد زیادی در واحد های چترپاز شکل گرفته بود. لازم به ذکر است بیشتر اهدافی را که اجرا می کردیم خودمان به ستاد کل پیشنهاد می دادیم و این به دلیل آشنایی کامل ما با مناطق مختلف و عوارض زمین و اهداف آن سوی مرز بود که بدون وقفه در آن ها گشت زنی می کردیم. نقش ما به عنوان جنگجو این بود که پاهایمان را محکم بکوبیم و آماده نبرد باشیم. معمولاً رده سیاسی کسی است که باید میانه رو باشد و نظامی بی رحم و آماده نبرد. اما این واحد نظامی که مسئول این اقدامات و اجرای این سیاست در ارتش بود، همه ملاحظات، سیاسی و غیرسیاسی را در نظر می گیرد. ما تنها یک واحد نظامی نبودیم و حتی پاهایمان را برای اهداف سیاسی به زمین می کوبیدیم.»

## شروع عملیات های تلافی جویانه

عملیات تلافی جویانه پس از حملات نفوذی های مسلح به اسرائیل در طول کل دوره جنگ اعراب و اسرائیل از سال ۱۹۴۸ تا اکتبر ۱۹۵۶ انجام شد. بیشتر عملیات های تلافی جویانه پس از حملاتی صورت گرفت که منجر به تلفات اسرائیلی ها می شد. از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۴، عملیات تلافی جویانه علیه اردن انجام شد. از این سال به بعد ۱۹۵۴، مقامات اردنی به دلیل عملیات های تلافی جویانه شدید اسرائیل تصمیم به مهار نفوذ گرفتند و نفوذ فرامرزی از اردن به طور قابل توجهی کاهش یافت، همچنین تعداد قربانیان به طور محسوسی کمتر شد. از سال ۱۹۴۹، نفوذهایی از نوار غزه تحت کنترل مصر وجود داشت و مقامات مصری سعی در مهار آن ها داشتند. رژیم جمهوری مصر طی مذاکرات محرمانه به اسرائیل اعلام کرد اقداماتی مانند محاصره و نفوذ مسلحانه، ضرورت های سیاسی برای مصرند و اسرائیل باید این واقعیت را بپذیرد. از فوریه ۱۹۵۴، سربازان مصری به گشت های مرزی اسرائیل آتش گشودند و نفوذگران از نوار غزه، علاوه بر نفوذ های متعارف، در مسیر های گشت زنی مین کاشتند. با این حال، موشه شاروت، نخست وزیر اسرائیل حملات تلافی جویانه علیه مصر را مجاز ندانست. در اواسط سال ۱۹۵۴، یک مقام ارشد اطلاعات نظامی مصر در نوار غزه گزارش داد: «هدف اصلی حضور نظامی در امتداد خط آتش بس، جلوگیری از نفوذ است، اما نیروهای فلسطینی حرکت نفوذگران را تشویق می کنند و در امتداد خط حملاتی انجام می دهند.» در سال ۱۹۵۵، بن گوریون به دولت بازگشت و پس از قتل یک غیرنظامی اسرائیلی در مرکز اسرائیل توسط مأموران اطلاعاتی مصر، عملیات تلافی جویانه ای علیه یک اردوگاه نظامی مصر در نزدیکی غزه تصویب شد. در این عملیات، نیروهای دفاعی اسرائیل هشت و مصری ها ۳۸ سرباز خود را از دست دادند. طبق آمار تلفات اسرائیل، از سال ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۴ سالانه حدود هشت اسرائیلی توسط نفوذی های غزه کشته می شدند که این تعداد در سال های بعدی تا شروع انتفاضه اول به طرز چشمگیری به ۴۸ نفر افزایش یافت.

## هم اسم دایان، اما مخالف

این رویکرد، رویکرد غالب بود و تبدیل به یک سیاست شد، اما تنها رویکرد نبود. موشه شاروت (دومین نخست وزیر اسرائیل و اولین وزیر امور خارجه) که در دوره اوج عملیات های تلافی جویانه نخست وزیر بود با این رویکرد مخالفت کرد و پس از قتل عام معاله اکربیم (تیراندازی گروهی اردنی به اتوبوسی در صحرای نقب و کشته شدن ۱۲ اسرائیلی) در یادداشتی نوشت: «واکنش به این حمام خون، تنها سابقه وحشتناک را محو می کند و ما را در جایگاهی برابر با قاتلان طرف مقابل قرار می دهد. بهتر است که معاله اکربیم را به اهرمی برای حمله دیپلماتیک به قدرت هایتبدیل کنیم تا آن ها فشاری بی سابقه به اردن وارد کنند.» سال ۱۹۵۶ سیاست اقدام تلافی جویانه به بن بست رسید، چون به تعداد عملیات های نفوذ به داخل سرزمین های اشغالی افزوده می شد و تلفات ارتش هم بالاتر می رفت. در طول دوره عملیات تلافی جویانه دهه ۵۰، افزایش آشکاری در نفوذ اعراب به مقرهای ارتش وجود داشت، اما در مقابل هم به گفته بنی مورس (استاد تاریخ دیپلمات مطالعات خاورمیانه در دانشگاه بن گوریون نقب است)، سیاست محدودیت نظامی و روش دیپلماتیک موشه شاروت هم شکست خورد، زیرا این سیاست تعداد نفوذها یا تعداد کشته شدگان اسرائیلی را کم نکرد، منجر به افزایش واقعی کمک های غرب یا افزایش فروش سلاح های غربی به اسرائیل نشد، هیچ تضمینی هم از سوی غربی ها به اسرائیل داده نشد و به هیچ مذاکره صلحی بین اعراب و اسرائیل نیز ختم نشد، بنابراین دوباره در ارتش اسرائیل سیاست افزایش اقدام تلافی جویانه شدت گرفت. به گفته مورس، سیاست تلافی جویانه عامل اصلی وخامت اوضاع منطقه در سال های اواخر دهه ۵۰ میلادی و در عین حال عامل آماده سازی ارتش اسرائیل و اذهان مردم یهود برای جنگ بود. مورس معتقد بود جنگ سینا به یک معانهایی ترین و بزرگ ترین اقدام تلافی جویانه بود و مشکل نفوذ خشونت آمیز را حل کرد و به تبعات دیگر سیاست تلافی جویانه که باعث شدت حملات فداییان و مسلح شدن اعراب داخل سرزمین های ۱۹۴۸ شده بود، پایان داد. همین باعث شد اسرائیل در مقاطعی به این سیاست رجوع کند و دوباره عقب بنشیند، مثل سال ۱۹۶۶ که بازگشت به سیاست اقدام تلافی جویانه ملک حسین را مجبور کرد تا علیه نفوذ اعراب از خاک اردن مؤثر عمل کند.